



## شریح قاضی

- ✚ از بزرگان تابعین و افراد سرشناس کوفه
- ✚ قاضی شهر کوفه در دوران خلیفه دوم
- ✚ باقی ماندن در منصب قضاوت در دوران امیرالمؤمنین (ع) به شرط اینکه احکام را بدون هماهنگی با ایشان اجرا نکند
- ✚ شهادت خاتمه به سود این زیاد مبنی بر زنده بودن هانی بن عروه در زندان و در نتیجه پراکنده شدن یاران مسلم بن عقیل

# خواجه ترس قاضی



وضعیت است، شهادت حق ندادی؟! عیب و نقص خواص ترجیح دهنده‌ی دنیا بر دین، همین است.

ممکن بود طول بکشد. یک وقت یک حرکت بجا، تاریخ را نجات می‌دهد و گاهی یک حرکت نابجا که ناشی از ترس و ضعف و دنیاطلبی و حرص به زنده ماندن است، تاریخ را در ورطه‌ی گمراهی می‌غلطانند. ای شریح قاضی! چرا وقتی که دیدی هانی در آن

«جا دارد ملت اسلام فکر کند که چرا پنجاه سال بعد از وفات پیغمبر، کار کشور اسلامی به جایی رسید که مردم مسلمان در کوفه و کربلا جمع شدند و جگر گوشه‌ی پیغمبر را با آن وضع فجیع به خاک و خون کشیدند؟! خوب؛ انسان باید به فکر فرو رود، که «چرا چنین شد؟» از هر طرف حرکت می‌کنیم، به خواص می‌رسیم.» مجموعه تصویری «بی‌خواص» به شرح حال خواص صدر اسلام و علل انحراف آن‌ها با استفاده از بیانات حضرت آیت الله خامنه‌ای می‌پردازد



اگر شریح به مردم می‌گفت که هانی زنده است، اما مجروح در زندان افتاده و عیدالله قصد دارد او را بکشد، تاریخ عوض میشد.



جرات نکردم! «جرات نکردم» یعنی چه؟ یعنی همین که ما می‌گوییم ترجیح دنیا بر دین! شاید اگر شریح همین یک کار را انجام می‌داد، تاریخ عوض می‌شد. اگر شریح به مردم می‌گفت که هانی زنده است، اما مجروح در زندان افتاده و عیدالله قصد دارد او را بکشد، با توجه به این که عیدالله هنوز قدرت نگرفته بود، آنها می‌ریختند و هانی را نجات می‌دادند. با نجات هانی هم قدرت پیدا می‌کردند، روحیه می‌یافتند، دارالاماره را محاصره می‌کردند، عیدالله را می‌گرفتند؛ یا می‌کشتند و یا می‌فرستادند می‌رفت. آن گاه کوفه از آن امام حسین (ع) می‌شد و دیگر واقعه‌ی کربلا اتفاق نمی‌افتاد! اگر واقعه‌ی کربلا اتفاق نمی‌افتاد؛ یعنی امام حسین (ع) به حکومت می‌رسید. حکومت حسینی، اگر شش ماه هم طول می‌کشید برای تاریخ، برکات زیادی داشت. گرچه، بیشتر هم

قبیله‌ی او اطراف قصر عیدالله زیاد را به کنترل خود درآوردند. ابن زیاد ترسید. آنها می‌گفتند: «شما هانی را کشته‌اید.» ابن زیاد به «شریح قاضی» گفت: «برو بین اگر هانی زنده است، به مردمش خبر بده.» شریح دید هانی بن عروه زنده، اما مجروح است. تا چشم هانی به شریح افتاد، فریاد برآورد: «ای مسلمانان! این چه وضعی است؟! پس قوم من چه شدند؟! چرا سراغ من نیامدند؟! چرا نمی‌آیند مرا از این جا نجات دهند؟! مگر مردمانند؟!» شریح قاضی گفت: «می‌خواستم حرفهای هانی را به کسانی که دور دارالاماره را گرفته بودند، منعکس کنم. اما افسوس که جاسوس عیدالله آن جا حضور داشت و

ابن زیاد به مسجد کوفه رفت و اعلان عمومی کرد که «همه باید به مسجد بیایند و نماز عشایشان را به امامت من بخوانند!» تاریخ می‌نویسد: «مسجد کوفه مملو از جمعیتی شد که پشت سر ابن زیاد به نماز عشا ایستاده بودند.» چرا چنین شد؟ بنده که نگاه می‌کنم، می‌بینم خواص طرفدار حق مقصرتند و بعضی‌شان در نهایت بدی عمل کردند. مثل چه کسی؟ مثل «شریح قاضی». شریح قاضی که جزو بنی‌امیه نبود! کسی بود که می‌فهمید حق با کیست. می‌فهمید که اوضاع از چه قرار است. وقتی «هانی بن عروه» را با سر و روی مجروح به زندان افکندند، سربازان و افراد

شریح قاضی کسی بود که می‌فهمید حق با کیست و می‌فهمید که اوضاع از چه قرار است؛ اما در نهایت بدی عمل کرد.

عیدالله

خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۷۷/۰۲/۱۸

KHAMENEI.IR